

## روایتی از تنهایی

آندوه، داستان یک درشکه‌چی است که از راه جابه‌جایی مسافران گذران زندگی می‌کند. چخوف، تنهایی انسان معاصر و نیازش به همدلی و همصحبتی

مرتضی صالح‌آبادی

نویسنده

را در قالب داستانی ساده اما عمیق به روایت درآورده است. درشکه‌چی پسر جوانی داشته که چند روز پیش بر اثر بیماری سل درگذشته است. این واقعه او را اندوهناک کرده و حالا او در خیابان‌های شهر و پرسه‌زنی‌هایش به دنبال کسی می‌گردد که دردهای خود را برای او بازگو کند. شهری سرد با مردمانی گرفتار و سر درگریان که فرصت گوش سپردن به دردهای یک پیرمرد را ندارند. پیرمرد در پایان داستان، وقتی نمی‌تواند از دردش با کسی حرف بزند در خود فرو می‌رود، همان‌طور که قبل از تلاش‌هایش در ابتدای داستان در تنهایی خویش غوطه‌ور بود، حالا هم با دلشکستگی در غصه خود فرو می‌رود. سرانجام او آندوه خود را با اسبش در میان می‌گذارد. «پایو همچنان می‌جود و گوش می‌دهد و نفسش به دست‌های صاحبش می‌خورد. یونا از خود بی‌خود می‌شود و همه چیز را برای او می‌گوید». در داستان آندوه، مخاطب، با واگویه‌هایی از درشکه‌چی به‌طور مستقیم و غیرداستانی از درونیات، قضاوت‌ها، احساسات و آرزوهایش آگاه می‌شود و با تغییر راوی به مسافران، لایه‌های دیگری از شخصیت راوی نیز آشکار می‌شود.

چخوف به‌عنوان یکی از قله‌های ادبیات نمایشی و داستانی نگاه ویژه‌ای به انسان دارد. در نگاه او به وضعیت اجتماع، انسان، اخلاقیات و ارزش‌های انسانی تفاوت‌هایی را می‌توان با نویسندگان بزرگ نیمه دوم قرن نوزدهم مورد بررسی قرار داد. شاید تسکین‌دهندگی یکی از خاصیت‌های نوشته‌های چخوف باشد، چرا که او مطلقاً امیدواهی نمی‌دهد و آینده خیلی روشنی را ترسیم نمی‌کند، اما بر حفظ هویت انسانی‌تان تأکید می‌کند و گویی امید را حفظ این هویت انسانی می‌داند.

در بررسی نظراتی که در مورد چخوف و اندیشه‌اش بیان شده است به نظر، نگاه چخوف به اخلاق، ایمان و دین به نسبت هم‌عصران خودش نگاهی کاملاً نواست. اگر تولستوی و داستایوسکی به نوعی مبلغ زندگی زاهدانه مسیحی‌وارند، چخوف در عین حال که ایمان عمیقی به حقانیت نیکی و راستی دارد اما اعتقاد دارد که انسان زنده گستره‌ای از نیازها را دارد که باید برای رفع آنها تلاش کند و همچنان که در داستان‌ها و نمایشنامه‌هایش می‌بینیم برای نهی ظلم‌پذیری زندگی تلاش می‌کند.

آنتوان چخوف که در عمر کوتاه ۴۴ ساله خود داستان‌ها و نمایشنامه‌های زیادی نوشت، داستان کوتاه آندوه را در سال ۱۸۸۶، زمانی که ۲۶ سال بیشتر نداشت، نوشت.

این داستان که با نام‌های دلتنگی و سوگواری هم به

فارسی ترجمه شده، روایتی ناب

از موقعیت عاطفی و اقتصادی

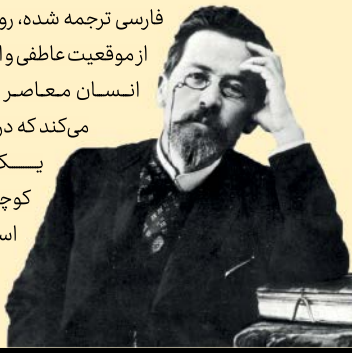
انسان معاصر را وصف

می‌کند که در مقیاس

یک شهر

کوچک شده

است.



«موسیقی در بن استخوان»  
یک سفر هیجان‌انگیز داستانی است

## ماجرای یک ارکستر خیالی



زینب مرتضایی‌فرد

نویسنده

مخاطب خاص داستان‌های کوتاه و ادبیات داستانی باشی حتما باید این مجموعه داستان کوتاه را بگذاری در فهرست کتاب‌هایی که باید بخوانی. «فرشتگانی در سوی درون» که دربردارنده بهترین داستان‌های کوتاه اروپا در سال ۲۰۱۳ است را نشر پاگرد با ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی منتشر کرده است. کتابی با حجم کم و داستان‌های متفاوت و جذابی دارند. همین اول کاری

دونکته مهم درباره ظاهر کتاب و کیفیت ترجمه بگوییم و برویم سراغ داستان‌ها. نکته اول ظاهر کتاب، طرح جلد و قطع آن است. کتاب‌هایی که پاگرد منتشر می‌کند از نظر گرافیک و ظاهر واقعا استاندارد، متفاوت و جذاب است و می‌توان آنها را چشم‌نواز دانست. موضوعی که باید گفت طی سال‌های گذشته در بسیاری از نشرها کمرنگ شده یا نهایتاً شکلی خیلی معمولی به خود گرفته، در کتاب‌های این نشر ماجرای متفاوتی دارد و با درک خوب از زیبایی‌شناسی کتاب، هم هویت بصری مناسبی برای آثار منتشرشده خود فراهم کرده و هم به مخاطب احترام می‌گذارد.

از سوی دیگر در مجموعه مورد بحث‌مان یعنی فرشتگانی در سوی درون با داستان‌هایی روبه‌رو می‌شویم که حال و هوایی متفاوت از هم دارند و مترجم اگر نمی‌توانست ارتباط درستی با هر داستان برقرار کند، طبعاً ترجمه‌شان تا این حد خوب و ملموس از کار در نمی‌آمد. فهم درست آنچه هر نویسنده قصد بیان‌ش را داشته، می‌تواند ترجمه‌ای خوب و روان به مخاطب ارائه کند، ترجمه‌ای متفاوت از آنچه امروزه در اغلب کتاب‌ها می‌بینیم و مقابل‌مان جمله‌هایی را قرار می‌دهد که گویی هر ۱۰ سطر یک بار فعل دارند و بلندی‌شان مخاطب حرفه‌ای را هم خسته و دلزده می‌کند.

در مجموعه فرشتگانی در سوی درون با داستان‌هایی چون سیمای یک مادر در قابی آمریکایی، موسیقی در بن استخوان، هجرت، رومیزی ناداو... روبه‌رو می‌شویم اما مثل همیشه در این صفحه می‌رویم سراغ یک داستان؛ «موسیقی در بن استخوان» نوشته توماس مک سیمون. نویسنده برای ما ایرانی‌ها ناآشناست اما مترجم در پایان کتاب این‌طور معرفی‌اش کرده، نویسنده و روزنامه‌نگاری ایرلندی است و دکترای زیست‌شناسی هم دارد، یادداشت‌های روزانه یک مورچه اولین مجموعه داستان منتشرشده از اوست که سال ۲۰۰۵ روانه بازار کتاب شده و در سال ۲۰۰۷ هم برای نوشتن رمان پیامبر برنده یکی از جوایز معتبر ادبی شده است.

موسیقی در بن استخوان همان‌طور که از نامش هم برمی‌آید قرار است بروید سراغ روایت ماجرابی که به موسیقی برمی‌گردد. ماجرای جالبی از اتاق کار یک

روان‌درمانگر در مانگاه شروع می‌شود. زنی علائم شوهر بیمارش را می‌گوید و دکتر به دقت آنها را ثبت می‌کند. مرد بیمار است اما بیماری‌اش را قبول ندارد. او ناگهان وسط جمع یا هر جای دیگری احساس می‌کند رهبر ارکستر است و باید اعضای ارکستر را در اجرا همراهی کند تا همه چیز سر جای خودش باشد و آنها خاص‌ترین موسیقی جهان را که تا به حال کسی نشنیده، اجرا کنند. دکتر که راوی داستان هم هست در ادامه با شوهر زن هم حرف می‌زند، مرد مطمئن است موسیقی را می‌شنود و به شدت تحت تأثیر آن قرار دارد. او تعریف می‌کند سنت‌های موسیقایی جهان را بررسی کرده و آخرش هم موسیقی‌ای که خودش با ارکستر می‌نوازد را هیچ‌جا پیدا نکرده، نه خودش را و نه مشابهش را؛

«باور نمی‌کنید دکتر. شب‌های درازی تا سحر با گوش کردن به هر نمونه‌ای از موسیقی روی این سیاره سپری کردم و این جهان وطنی و سواس‌گونه نزدیک است که هم‌سرم را به جنون بکشاند!»  
مرد بیمار که دکتر از او با نام آقای ایکس یاد می‌کند، کوتاه نمی‌آید و مطمئن است این ارکستر درونی‌اش است که او را به اجرای خاص‌ترین موسیقی جهان دعوت می‌کند و همین هم باعث می‌شود دکتر در دفترچه‌اش بنویسد:

«مورد اضطرابی

ایکس بستری شود

تحت هیچ شرایطی نباید ساختمان را ترک کند.»

از اینجا به بعدش را که پایانی گیج‌کننده و جالب است، اگر بگوییم که دیگر خواندن داستان نمی‌تواند لطف خود را برایتان داشته باشد، بقیه‌اش را باید در کتاب دنبال کنید. اما توماس مک سیمون با روایتی ساده و نه پرفراز و نشیب و در داستانی کوتاه با شروع و پایانی جذاب ما را همراه خود می‌کشاند و در پایان داستان هم رهایمان نمی‌کند تا کلی سؤال داشته باشیم که بالاخره چه شد و روایت درست ماجرا چه بود.

نویسنده جادوی موسیقی را خوب می‌شناسد اما دلش می‌خواهد جادویی یک مرحله بالاتر را روایت کند؛ جادویی که هرچند تا این لحظه بودن ما در جهان وجود ندارد اما می‌تواند در جهان داستان وجود داشته و تجربه متفاوتی را برایمان رقم بزند. طوری که فکر کنیم کل داستان جادویی بوده که هر کسی نمی‌تواند از عهده درک آن برآید.

«موسیقی اینک از درون من می‌جوشد»؛ این یکی از آخرین عبارات داستان است و شما را به این سمت می‌برد که بلند شوید چشم‌هایتان را ببندید و ارکستر خیالی‌تان را رهبری کنید. مگر از یک داستان چه چیزی بیش از این می‌توانیم بخواهیم؟ بیش از این که ما را به جهان‌هایی ببرد که شاید هرگز در زمان حیات‌مان تجربه‌شان نکنیم اما به کمک رویاها و کابوس‌های نویسنده‌ها به ساده‌ترین شکل ممکن آنها را تجربه کرده و از سر بگذرانیم؟



مترجم:

عبدالرضا سالار بهزادی

انتشارات:

پاگرد

۱۸۶ صفحه

۱۶۰۰۰ تومان